

## رنج های زنان در داستان کنیز و منیرو روانی پور

رقیه عجمی (نویسنده مسئول)، دانشجوی دکترا زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علی آباد کتول

*ajamiroghaieh@gmail.com*

غلامعلی زارع، دانشیار، علوم پزشکی گلستان

*Zaregholamali@Gmail.Com*

### چکیده

رنج زنان برخاسته از نابرابری جنسیتی، باورهای فرهنگی مردسالار و خوی پرخاشگری است که مهم‌ترین ابزار اعمال کنترل بر زنان در جامعه‌ای با ساخت مردانه محسوب می‌شود. این نوع نگاه تبعیض آمیز و نابرابر به زن و مرد در طول تاریخ سبب ایجاد ضعف روحی در جنس مؤنث شده و در عصر حاضر سبب خلق آثاری شده است که منادی فریاد خاموش زنان می‌باشد. پژوهش حاضر به بررسی خشونت علیه زنان در رمان‌های خاله‌بازی بلقیس با بهره‌گیری از تئوری‌های نقد ادبی فمینیستی می‌پردازد. تکنیک به کار رفته در این پژوهش تحلیل محتوا است. حاصل مطالعه چنان می‌نماید که در این داستان‌خشونت نقش اساسی دارد و در قالب‌های گوناگون (آشکار و پنهان) ظاهر می‌شود و زنان را مغلوب می‌سازد. بیشترین خشونت به کار برده شده در این داستان مربوط به خشونت پنهانی روانی و بعد از آن خشونت آشکار است. شخصیتی که در این داستان بیشترین خشونت بر او اعمال شده شخصیت ناهید و سیما می‌باشد. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که این داستان‌ها ساختاری مردسالارانه بیانگر ستم‌های جنسیتی، جدایی، سرکوب و حقارت زنان است.

واژگان کلیدی: زن، خشونت، آشکار، پنهانی، رنج، کنیز و

### ۱. مقدمه

ادبیات داستانی یکی از پایگاه‌هایی است که در آن کلیشه‌های جنسیتی بازتولید می‌شود و همانند سایر عرصه‌های علم، پیوسته چهره‌ای تکراری از زنان ترسیم می‌کند. بنابراین در این تحقیق سعی می‌گردد به سؤال‌های زیر پاسخ داده شود: انواع خشونت علیه زنان در این داستان به چه شکل‌هایی ظاهر می‌شوند؟ آیا در این داستان زن قربانی دیده می‌شود؟ مبانی نظری نظریه فمینیستی ثابت می‌کند که خشونت علیه زنان به هر شکلی که باشد، خواه به شکل تجاوز جنسی، کتک‌زدن، آزار جنسی و محصول فرهنگ مردسالار است که در آن مردان هم بر نهادهای اجتماعی و هم بر تن زنان کنترل دارند (هام، ۱۳۸۲: ۴۵۶). در این میان ادبیات داستانی که یکی از عوامل نهادینه کردن بسیاری از ارزش‌ها و جامعه‌پذیری آنهاست، عاملی برای تثبیت هنجارهای اجتماعی می‌شود که همواره از نمایش تغییرهای جایگاه زنان در جامعه اجتناب می‌کند؛ بنابراین ادبیات داستانی با نمایش کلیشه‌های جنسیتی به بازتولید خشونت دامن می‌زند. نتیجه‌گیری مطالعه‌ی این دو داستان از منظر نقد ادبی فمینیستی مشخص می‌کند که خشونت در جای جای این داستان‌نقشی چشم‌گیر و اساسی دارد که با منشأهای متفاوت به شکل پنهان و آشکار ظاهر می‌شود. داستان به عنوان یک هنر در اندیشه و وجدان انسان تأثیر به‌سزایی می‌گذارد. چرا که این گونه‌ی هنری در درون انسان رخنه و چه بسا آن را دگرگون می‌کند. از این نگاه، «منیرو روانی پور» زن نویسنده‌ی معاصر، در طی چندین سال آثاری می‌نگارد که در آنها می‌کوشد با نشان دادن رنج‌ها و گرفتاری‌های زن در جامعه‌ی معاصرش نگاه‌ها را بر این «جنس دوّم» معطوف کند. دوم منیرو روانی پور در مرداد ماه ۱۳۳۳ در آبادی جفره از توابع بوشهر به دنیا آمد.

وی یکی داستان‌نویس و منتقد ادبی و پژوهشگر معاصر ایرانی است. او در دانشگاه شیراز روانشناسی خواند. سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته علوم تربیتی از دانشگاه ایندیانا کارشناسی ارشد گرفت. وی با هر داستانبنا تکیه بر شخصیت‌های زن در زبانه کردن داستانی‌اش می‌کند. وی با نواختن بر ناگفته‌های جامعه‌ی معاصرش با موضوع‌هایی درگیر می‌شود که بیشتر نویسندگان از نزدیک شدن به آن‌ها خودداری می‌کنند. این نویسنده در رمان‌های خویش بیشتر بر رنج زنان گرفتار سنت و رنج زنان مادر، تکیه می‌کند. «کنیزو» داستان کوتاهی است که نویسنده، دغدغه‌ی اصلی خود را در آن، مانند داستان‌های دیگرش، درباره‌ی زن و حول محور او قرار داده است. او این بار، با نفوذ در لایه‌های زیرین اجتماع، از زندگی زنی مطرود سخن رانده است که هیچ جا و جایگاهی در جامعه ندارد.

روانی پور آگاهانه، برخلاف نظر «برخی از اخلاقیونی که با تمسخر می‌گویند: داستان‌های رقت‌انگیز روسپیان، رمان‌هایی هستند که به کار مشتریان ساده لوح می‌آید» (دوبووار، ۱۳۶۱: ۲۸۷)، سعی دارد به منظور ایفای رسالت هنری و نویسندگی خود، با رویکردی روانشناختی و اجتماعی در یک داستان ساده، عمق فاجعه‌ی زندگی یک زن روسپی به نام «کنیزو» را به تصویر بکشد و این گونه به بررسی و آسیب‌شناسی روسپی و روسپیگری در جامعه بپردازد اما هنگام نوشتن این داستان، ذهن و قلب او به عنوان یک نویسنده منتقد و آرمانگرا، بیماری زن ستیزی و زن آزاری جامعه‌ی مردسالار را نیز، به وضوح مد نظر دارد و با زبانی انتقادی از آن شکوه می‌کند. از این رو، یکی از ویژگی‌های بارز این داستان، شیوه‌ی اثرگذاری آن است که نویسنده به عمد، قصد القای آن را به خواننده دارد.

وی با ترسیم و تقابل شخصیت‌های وارونه «مریم» و «مادرش»، به عنوان دو نوع قضاوت و داوری متفاوت؛ یعنی «دفاع از روسپی» و «دفاع از قراردادهای اجتماعی»، درباره‌ی شخصیت، زندگی و تن‌فروشی یک زن روسپی، هنرمندانه بدون این که حضور خود را در داستان لو بدهد، خواننده را از یک سونگری و پیش‌داوری درباره‌ی آسیب‌شناسی زنان روسپی، باز می‌دارد و او را به یک قضاوت منصفانه دعوت می‌نماید. این در حالی است که به خواننده القا می‌شود خود نویسنده دچار یک سو‌نگری شده و انگشت اتهام را فقط به سمت «جامعه» گرفته است اما تأمل در عمق و محتوای داستان و شخصیت منفعل کنیزو چیزی فراتر از این را نشان می‌دهد. در حقیقت وی، علاوه بر تداعی دو نوع قضاوت متفاوت درباره‌ی روسپیگری، نظریه‌سومی را نیز، به عنوان ایده و راه حل، در عمق داستان می‌گنجاند که در پایان به آن اشاره خواهد شد.

در این مقاله سعی شده تا با استفاده از نظریات فمینیستی و فاکتورهایی که این نوع نقد برای بررسی آثار به‌دست می‌دهد، داستان کنیزو را مورد نقد قرار دهیم. نکته‌ای که در باب این فاکتورها قابل ذکر است اینکه با توجه به تنوع و گستردگی‌ای که در ذات فمینیسم وجود دارد، رویکردهای فمینیستی به ادبیات نیز متنوع و گسترده است لذا سعی شده تا بر محورهای مهم مورد تأکید این رویکردها توجه شود و از آنها در نقد رمانها استفاده گردد. اینک به بررسی تحلیلی این داستان می‌پردازیم:

### خلاصه‌ی داستان کنیزو

کل این داستان، حول شخصیت و زندگی «کنیزو» شکل گرفته است. «کنیزو»، داستان زنی روسپی است. او زنی کم سن و سال و بی‌کس و کاری است که برای سیر کردن شکم خود تن‌فروشی می‌کند. این داستان از زبان دختر کوچکی به نام مریم روایت می‌شود. مریم که به تازگی به همراه پدر و مادرش از «جفره» به شهر کوچ کرده‌اند، همسایه‌ی دیوار به دیوار کنیزو هستند و همین هم جواری از سوئی به دوستی پاک مریم و کنیزو می‌انجامد و از سوئی دیگر، بستر درگیری مادر مریم و کنیزو را سبب می‌شود. نویسنده به طور هم‌زمان، مریم را با جامعه و پیرامونش در تقابل قرار می‌دهد؛ دیالوگ‌های سرزنش‌آمیزی که مادر با مریم دارد، مدام او را از کوچک‌ترین معاشرت با چنین زنی منع می‌کند. اما در نقطه‌ی مقابل مادر مریم، معلم مدرسه قرار دارد. از این رو، ذهنیتی که در مدرسه از طریق معلم

در باره همه آدم‌هایی که در طبقه اقتصادی پایین قرار گرفته اند، اندیشه و سرشت پاک و کودکانه مریم را به تکاپو و نجات کنیز و او می‌دارد.

اصرارهای کودکانه مریم و دعا‌های او برای نجات دوست روسپی‌اش، راه به جایی نمی‌برد و کنیز و روز به روز بیشتر در منجلا ب و فلاکت فرو می‌رود و بعد از مدتی به زندان می‌افتد و در زندان به الکل معتاد می‌شود. کنیز و که روزی، شمع محفل مردان منزل جنوب به شمار می‌رفت، عاقبت امر، به حامل‌های کاروان سرای پشت شهر رو می‌آورد. این حامل‌ها، بعد از ارضای نیاز خود، از پرداختن پول خودداری می‌کنند و کنیز و را به حال خود وا می‌گذارند. روی آوردن به الکل، تن فروشی و گرسنگی، جسم و زیبایی او را روز به روز به تحلیل می‌برد و حقارت و پستی او، به حدی می‌رسد که حتی حامل‌های خرابه‌ها نیز از برابر التماس‌های او که برای « دو تومن » حاضر به تن فروشی است، بی‌اعتنا رد می‌شوند. پس از روزها زباله‌گردی، جنازه کنیز و در جوی لجن پیدا می‌شود و بالاخره، تنها مرگ می‌تواند به زندگی فلاکت بار او پایان بدهد.

### الف) رنج های زنان

زن بومی جنوب در داستان کنیز و از جایگاه نابسامان خویش در جامعه‌ای که مرد را برتر از زن می‌شمارد، ناخشنود است. او پرده از ارزش‌های مردسالارانه و ساختگی جامعه برمی‌دارد و واقعیت خشنی را که زن با آن دست و پنجه نرم می‌کند، نمایان می‌سازد. رانی پور می‌گوید رنج‌های ویژه‌ی جنس زن در جامعه را که زن‌گزیری از چشیدن آنها ندارد، نشان دهد:

#### الف-۱) نداشتن خانواده

خانواده، به عنوان اولین خاستگاه تربیتی و عاطفی فرد، همان طور که می‌تواند بستر پیشرفت و سکوی پرواز فرد باشد، به همان اندازه نیز، می‌تواند عامل سقوط اخلاقی و اجتماعی اعضای خویش باشد. از این رو، از هم پاشیدگی خانوادگی یکی از عوامل اجتماعی تأثیرگذار بر پدیده روسپیگری است. فضای ناامن و نابسامان خانواده، اعتیاد والدین، فساد اخلاقی آنها، فساد همسر، طلاق، طلاق عاطفی و از همه مهم‌تر « نداشتن خانواده، حامی و سرپرست می‌تواند عامل مهمی در گرایش به روسپیگری به عنوان حرفه باشد » (روایی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴۶). به گونه‌ای که در مرحله نخست، آسیب‌پذیری آنها را افزایش دهد و سپس منجر به خلأ عاطفی گردد و در نهایت، دروازه ورود به حیطه آسیب‌های اجتماعی مانند روسپیگری را به روی آنها باز نماید.

#### الف-۲) خلأ های عاطفی

کنیز و به دلیل تنهایی، رهاشدگی و برای پر کردن خلأ های عاطفی، غرق در خوش خیالی های خود حسی مردان هوسران و هرزه را رفقای خود می‌داند و اسامی آنها را روی گردنش می‌نویسد و در جواب پرسش مریم می‌گوید: « آن مردان را دوست دارد زیرا آدم‌های خوبی هستند و آدم خوب، خیلی کم است!! » (روانی پور، ۱۳۶۷: ۱۴). جای تعجب است که کنیز و مردان متعددی را که معصومیتش را خدشه دار کرده‌اند، دوست داشته باشد و آنها را رفیق خود بداند یا اسم آنها را روی گردنش بنویسد!

#### الف-۳) بی سوادی

بی سوادی و فقر فرهنگی یکی از دلایل تن فروشی است. وی از زبان کنیز و مریم را نصیحت می‌کند و از مریم می‌خواهد حتماً درسش را بخواند چون «هیچ چیزی بهتر از درس نیست» (روانی پور، ۱۳۶۷: ۱۶). و در جواب سوال

مریم که می پرسد «تو درس خوندی؟..» (همان:۱۶). این گونه پاسخ می دهد: «نه... کس و کاری نداشتم که...» (همان:۱۶).

#### الف-۴) بیکاری و فقر

روانی پور، از دریچه نگاه ساده و کودکانه مریم، راوی داستان، شرایط کنیز و در جامعه، به خوبی مورد تحلیل قرار می دهد و در جایگاه یک روان شناس اجتماعی به آسیب شناسی این پدیده می پردازد و معتقد است که یک زن روسپی دقیقاً مثل یک گدا نیاز به کمک دارد. به نظر او فرقی بین گدا و فاحشه وجود ندارد و هر دو، به خاطر بیکاری و فقر دست به بزهکاری می زنند. او بدبختی و معضلات را، برآمده از بی سواد، بیکاری، فقر و در سطحی وسیعتر، آن را معلول محیط و طبقه اجتماعی زنان می داند.

کنیز و نگاه مثبتی به جامعه ندارد. هنگامی که با رفتارهای زننده و نگاه های تحقیرآمیز دیگران مواجه می شود خود را مقصّر نمی داند بلکه این گونه سخن می گوید: «هی تف می کنین، هی لعنتم می کنین، مگه دل درد دارم جهنم برای خودم بخرم؟ تقصیر خودم نیست» (روانی پور، ۱۳۶۷: ۲۲). و در مشاجره با مادر مریم که از او می خواهد: «نانجیب، باید از این جا بری...» پاسخ می دهد: «تو خرجی منو بده تا نانجیبی نکنم» (همان:۱۲).

در همین روزهاست که با مریم روبه رو می شود و در جواب چرایی وضعیتش به مریم می گوید: «همه اش تقصیر جامعه ای است که خراب است، اجتماع خرابه! عینی... خراب، خراب!» (همان: ۲۷).

نویسنده در این قسمت از داستان، این گونه به مخاطب القا می کند که یک زن در جامعه مرد سالار جنوب، وقتی تنها و بیوه باشد، هر چقدر هم که روح پاک و نجیبی داشته باشد، جامعه او را از پا در خواهد آورد و هنگامی که این وضعیت نابسامان او با فقر و گرسنگی همراه می شود، زمام خود را رها می کند و دل به تن سپردگی می دهد و در نهایت نیز، دست به تخریب و خود ویرانگری می زند و با هر قدمی که بر می دارد منجر به فرافکنی و سرکوب بیشتر خویش می شود.

در حقیقت، کنیز و وقتی از همه ثروت های فردی و اجتماعی بی بهره می ماند ناچاراً به سراغ تنها سرمایه و دارایی خود؛ یعنی، ویژگی ذاتی و خدادادی اش (تن زیبا) می رود. اما مریم، دختر بچه ساده دل و پاک، با درک به ظاهر کودکانه اما عمیق خود از دنیای کثیف پیرامونش، با وجودی که یک شب از روی پشت بام خانه، ناخواسته شاهد تمام نازیبایی های شخصیت کنیز و در محفل می گساری های مردان بیگانه است، امیدوارانه برای رهایی او از این زندگی فلاکت بار دعا می کند. او که تحت تأثیر اندیشه های خانم معلّمش قرار دارد بهتر از مادر می تواند نقش و تأثیر فقر و عوامل دیگر اجتماعی را در تباہ کردن زندگی کنیز و درک کند و از حقیقت نگریزد. او می داند کنیز و هر زن دیگری مثل او، با زندانی شدن، مشکلش حل نمی شود. هنگامی که کنیز در زندان حبس می شود، مریم در برابر مادر که از این ماجرا مسرور است می ایستد و می گوید: «خانم معلّم می گه هیچ فایده نداره... کنیز و اینجوری دُرس نمی شه...» (همان: ۲۲). یعنی، «یک مجرم، یک روسپی اگر چنان چه بعد از خروج از زندان یا مراکز بازپروری مورد مراقبت و تربیت صحیح قرار نگیرد و امنیت روانی و اجتماعی او تضمین نشود، او دوباره به وضع گذشته خود باز می گردد» (ستوده، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

#### الف-۵) نادیده گرفتن قراردادهای اجتماعی

در مقابل شخصیت کنیز و، شخصیت مادر مریم، به عنوان شخصیت مخالف او و نماد قراردادهای اجتماعی قرار دارد. مادر مریم، در جامعه ای مرد سالار، حاکم بی چون و چرای خانه است و حضور پررنگش در زندگی و تصمیم گیری های خانه، نقش پدر را کم رنگ تر می کند. او زنی مقتدر، تصمیم گیرنده و فحّاش و بد دهن است که سگان هدایت خانواده را در دست دارد و از زندگی در ده، به تنگ آمده است. با حیوانات مهربان نیست و «پوزه های

بزهای لاغر مادر بزرگ را می‌گیرد و می‌پیچاند و با تیشه به جان شاخ پازن می‌افتد و آخر سر هم خسته، موهای خود را می‌کشد» (روانی پور، ۱۳۶۷: ۸). او دریا و امواج آن را دوست ندارد، به همین خاطر جُل و پلاسشان را جمع می‌کند و آنها را به شهر می‌آورد و در شهر نیز از همسایگی با یک زن روسپی به نام کنیز و برمی‌آشوبد و مریم را از معاشرت با او بر حذر می‌دارد.

درواقع، افکار عمومی جامعه دربارهٔ یک زن روسپی، مادر مریم را بر آن می‌دارد که بدون استدلال، با خطابه‌ها و پیش داوری‌هایش، به فحاشی نسبت به زن تن سپرده‌ای پردازد که خودش و جامعه‌اش او را از مسیر ارزش‌ها خارج نموده است. این جامعه، از یک سو او را در دامن ناپاک خود پرورش می‌دهد و از سویی دیگر، او را از آغوش گرم خود می‌رانند؛ زیرا به حفظ آبرو و برقرار ماندن قراردادهای اجتماعی خویش می‌اندیشد. مادر مریم، نماد چنین جامعه‌ای با چنین افکار عمومی است. جامعه‌ای که زمینه ظهور «کنیزها» را برای کامجویی مردان شهوتران فراهم می‌کند و در نهایت، مثل زباله او را در جوی لجن پرتاب می‌کند و بر جنازه او بشکن می‌زند و قنبل می‌جنباند.

او هنگامی که کنیز از کوچه می‌گذرد، در حیات را با سر و صدا می‌بندد و پشت در، بلند کِل می‌زند و گاهی جلوی کنیز می‌ایستد و می‌گوید: «نانجیب، باید از اینجا بری!» (همان: ۱۲). و کنیز در حالی که دست‌هایش می‌لرزد و این بار، با حرف‌های نیشدار او، اشک همیشگی نچکیده چشمانش، فرو می‌چکد و راه باز می‌کند و تا گوشه‌ی لب‌های باریک و فشرده‌اش سُر می‌خورد، فقط می‌گوید: «تو خرجی منو بده تا نانجیبی نکنم!!» (همان: ۱۲).

مادر او را «خانم»، «نانجیب» و «سلیطه» می‌خواند و می‌گوید: «صد تا شوهر داره، از صد تا هم بیشتر، تمام مردهای دنیا شوهرای او هستن!» (همان: ۲۰). او معتقد است: «چنین زنانی را باید سوزاند» (همان: ۲۲). او خشمگین از این که چرا مریم از روی پشت بام، صحنهٔ رقص و عشق بازی‌های کنیز را در محفل چهارنفرهٔ مردان مست و هرزه، تماشا کرده است، او را سخت تنبیه می‌کند. مادر مریم، نمایندهٔ افکار و قراردادهایی اجتماعی است که وقتی این قراردادها را در معرض خطر می‌بیند، غیرمتفکرانه سخن می‌گوید و غیرمتفکرانه درصدد تربیت دخترش بر می‌آید و از او نیز می‌خواهد مطابق هنجارها و قراردادهای اجتماعی رفتار نماید و در حالی که مریم از پشت بام در حال تماشای خانهٔ کنیز است از او می‌خواهد کاری نکند که افکار عمومی او را سرزنش نماید: «سینما سیل می‌کنی، ها؟! دهان مادر کف کرده بود... پاشنهٔ پایش را گذاشته بود رو انگشت‌های پای مریم و تمام سنگینی تنش را رو پاشنهٔ پا میزان کرده بود... می‌خوای بدبختم کنی؟ عرق خوری و سلیطه بازی سیل کردن داره، بی پدر؟!» (همان: ۱۷).

### الف- نگاه کالایی به زن

کنیز، زنی کم سن و سال و بسیار زیباست که چشم‌هایش، مدام از نگاه مریم، راوی داستان، به آهو تشبیه می‌شود. ولی همین زیبایی کنیز و سن کم او، باعث تشدید مشکلات و آسیب‌های او از طرف جامعهٔ مرد سالار و مورد تجاوز قرار گرفتن و نگاه ابزاری به او می‌شود و نشان می‌دهد که «وقتی به دلیل گمراهی، بی‌پناهی، بیکاری و ناتوانی در تأمین درآمد، فقر تحمیل می‌شود؛ تن مثل هر چیز دیگری قابلیت کالایی شدن و عرضهٔ خدمات در بازار را پیدا می‌کند» (مدنی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۳۵). تنی زیبا که پناه هوس‌های تمام جوانان و مردان شهر است از رئیس‌شهربانی و شهرداری گرفته تا حمال‌های پشت‌خرابه‌های شهر که گویا انتخاب اسم «کنیز» نیز برای او از جانب نویسنده، یک انتخاب آگاهانه و عمدی بوده است. اسمی که گویای زندگی برده‌وار اوست؛ برده‌ای گوش‌به‌فرمان و در بند شهوت مردان که هم آغوشی متعدّد با آنها، او را تا حدّ یک شی پست کرده و در یک جامعهٔ مرد سالار او را به یک کالا و طعمه تبدیل نموده است.

گویا، روانی پور با اطلاعاتی که از برخی از پژوهش‌های صورت گرفته درباره این پدیده داشته است، مبادرت به انتخاب اسم «کنیزو» که مصداق کامل و نماد یک زن استثمار شده است، نموده. پژوهش‌هایی که صرفاً، معتقد بودند: «بیشترین تعداد «خانم‌ها» و «روسپیان» از قشر خدمتکارانی هستند که با آنها مانند برده و کنیز رفتار می‌شود. آنها معتقد بودند که تقریباً بیش از پنجاه درصد روسپیان، قبلاً خدمتکار بوده اند، خدمتکارانی که از بردگی خانگی به بردگی جنسی در جامعه لغزیده اند» (دوبووار، ۱۳۶۱: ۲۹۰).

مریم، راوی داستان، زیبایی کنیزو را این گونه توصیف می‌کند: «کنیزو، بالا بلند با دو چشم میشی و پوست شکلاتی از کوچه می‌گذشت. بوی خوشش همه جا می‌پیچید و مردهای شهر که انگار رذش را گرفته باشند از کوچه رد می‌شدند» (روانی پور، ۱۳۶۷: ۹-۸). و در جایی دیگر درباره معصومیت اومی نویسد: «کنیزو با دو تا چشم معصوم و آشنا از دور می‌آمد، انگار آهوی مادر بزرگ بود که غمگین و گله مند با قطره اشکی که همیشه توی چشمانش غلت می‌خورد و نمی‌افتاد، می‌آمد که آنها را نگاه کند» (همان: ۱۰).

### الف-۷) اعتیاد

کنیزو، سرانجام بعد از آن که بر اثر مصرف بیش از حد مشروبات الکلی، زیبایی اش به تحلیل می‌رود و مورد بی مهری مردان قرار می‌گیرد، به عنوان «قواد» و «پانداز»، خانه اش را محلی برای زنان روسپی و مشتریان قرار می‌دهد و این گونه به پیشه اش ادامه می‌دهد و در نهایت، کارش به زباله گردی کشیده می‌شود. زیرا زندگی و درآمد یک روسپی، سخت وابسته به سن، زیبایی و پیکر اوست. بنابراین، زمانی که این گنج آسب پذیر، زوال می‌یابد، او بازار تقاضای خود را از دست می‌دهد و لابه لای آشغال‌ها، در جستجوی بطری‌های خالی عرق، به خیال قطره‌ای، یکی یکی آنها را سر می‌کشد و حتی هنگامی که احدی، حتی حمال‌های پشت خرابه‌های شهر نیز به او اعتنایی نمی‌کنند، حاضر می‌شود برای سیر کردن شکمش، تن فروشی را نیز از آن مردان گدایی کند و با خواهش و التماس به آنها بگوید: «جوون دو تومن، جوون فقط دو تومن» (همان: ۲۷). او که مثل یک برده وفادار، بدون زنجیر، مطیع و رام مردان حتی از نوع حمال‌هایشان است، نه تنها خود را تسلیم آنها می‌کند بلکه به نوعی دیگر، فریب آن مردان را می‌خورد. زیرا، همان مردان، بعد از ارضای نیازهایشان، خرده پول‌هایی را که مریم، راوی داستان، با شکستن قلک‌ش به کنیزو بخشیده است تا او را از این فلاکت برهاند، از او سرقت می‌کنند و کنیزو ناله و فغان بر می‌آورد: «خیر از جوونی نبینین... الهی به خاک سیاه بشینین... خنآق بشه بیفته تو گلوتون... پولامو بدین...» (همان: ۲۸).

### الف-۸) انزوا، پوچ گرایی و خود ویرانگری

حصاری که مادر مریم و تمام زنان شهر را از معاشرت با یک زن تن فروش منع می‌کند کنیزو را در انزوا نگه می‌دارد. انزوایی که کنیزو را با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بیگانه می‌کند و او را از جامعه پس می‌زند و به این ترتیب باعث می‌شود او اعتقادی به هنجارهای جامعه، روابط حاکم و هدف‌های خرد و کلان آن نداشته باشد و چون نمی‌تواند روابط و اهداف جامعه را فعالانه نفی و رد کند، با گوشه نشینی و انزوا در خرابه‌ها، خود را از جامعه به حاشیه می‌کشد. او این حالت انفعالی خود را به همه زندگی خود تعمیم می‌دهد و با پوچ گرایی (*nihilism*)، خود را در زندگی اجتماعی و حتی خصوصی خویش رها می‌سازد و بدون ذره‌ای تلاش، به هر اتفاقی که برایش پیش بیاید خوشامد می‌گوید و سرانجام چنین طرز تفکری، به سرکوب و خود ویرانگری او منجر می‌شود.

از طرفی دیگر، مریم با نگاه ساده و نافذش، اما با صداقت کودکانه اش، بهتر از مادر، زشتی و زیبایی حقیقی پیرامون خود را تمیز می‌دهد زیرا قراردادهای اجتماعی، قوانین و سنت‌های جامعه مرد سالار هنوز نتوانسته است بر اندیشه و نگاه پاک او سایه بیفکند و برای او حصاری از بایدها و نبایدهای بی پایه و اساس بسازد.



مریم که در همسایگی و در سایه کنیز و رشد و پرورش می یابد در جای جای داستان، در کشمکش با مادر است. او برخلاف میل مادر از کنیز شکلات می گیرد و با تنبیه و سرزنش های مادر روبرو می شود که «بی پدر از سلیطه ها چیز می گیری؟!» (همان: ۱۱). و هنگامی که بوی عطر کنیز در کوچه می پیچد صلوات می فرستد و دوباره با شماتت ها و تعجب مادر روبرو می شود که «استغفرالله، مگه هر بوی خوشی صلوات داره؟! بوی گل محمدی که نیست، بوی یک سلیطه اس!» (همان: ۱۲).

تنها مریم است که بهتر از تمام زنان و مردانی که زیرپوزی به زندگی کنیز می خندند و با بدترین لحن و زننده ترین کلمات، او را به باد تمسخر و انتقاد می گیرند، دلیل معصومیت چشمان کنیز و غلت خوردن همیشگی یک قطره اشک را در چشمان او می خواند. او کودکی معصوم است اما بیش از درایت کودکانه اش، زخمی را که تمام وجود کنیز را به لجن نشانده است درک می کند، قُلكش را می شکند و از کنیز می خواهد دیگر این وضع اسفناک را ادامه ندهد، دیگر لباس بلند طلایی اش را نپوشد: «نکن... دیگه نکن... دیگه اون لباسو نپوش... خودم خرجیتو می دم. هفته ای یک تومن بیشتر از بابام می گیرم... و کنیزو با گریه می رود» (همان: ۱۹).

مریم، دختر بیچه کلاس چهارم ابتدایی در نقش یک مصلح اجتماعی و ناجی کوچک ظاهر می شود اما جامعه ای که کنیز را در دامن ناپاک خود همچون برده ای در خدمت کامجویی های خود پرورش داده، او را به ریشخند می گیرد و به او پوزخند می زند و همه چهره های بردگی را به او تحمیل می کند؛ جامعه ای که در آن برهه از زمان، بزرگ ترین هنر مردانش عرق خوری بود. مردانی که، هر روز غروب، در گوشه و کنار عرق فروشی جمع می شدند، سر بطری های شراب را با کف دست می پراندند و با پاکتی پسته خستگی روزانه را از تن به در می کردند. روانی پور با طنزی گزنده و تلخ از مردانگی این مردان (مردان جنوب) حرف می زند. زیرا، همین جامعه و مردانش، روزگاری با دلیری در برخورد با استعمار انگلیس زبانزد بودند ولی در برخورد با یک زن تنها و بیوه، خود در جایگاه یک استعمارگر قرار گرفتند!

عاقبت، همه عوامل دست به دست هم می دهند و او با سرکوب خویش و با مصرف بیش از حد الکل، مرگ خود را رقم می زند. «کنیز مرده بود. مریم از مدرسه که به خیابان رسید، مردهای دم عرق فروشی توگلی را دید که چادر زنی را که پایش از جوی کنار خیابان بالا آمده بود می کشیدند و از خنده ریشه می رفتند. مردی با صدای بلند کل می زد. دیگری بشکن زنان، قنبل می جُنباند... نیش همه باز بود و چشم هایشان برق می زد» (همان: ۷). «مردی با یک بطری عرق، بالای سر کنیز ایستاده بود... جمعیت به مرد، میدان می داد. مرد با کف دست، محکم به ته شیشه زد، چوب پنبه روی پاهای کنیز افتاد و سُر خورد پایین، جمعیت با لذت می خندید. مرد، شیشه عرقی را به جمعیت تعارف می کرد: بفرمائین. عیش تا صبحه! و شیشه را گرفت و تو گلو خالی کرد... صدای شیشکی و خنده آدم های میدان، گرما را پس می زد... مرد چشم هایش را بست و سرش را تکان داد. حالا شیشه نیمه خالی را رو سر کنیز گرفته بود... الان غسلش می دهم... شیشه را روی کنیز خالی کرد... مرد رو سر کنیز ایستاده بود و می خواست شیشه عرقی را تو دست بی جان کنیز جا بدهد. یکی دیگر می گفت: نکن بابا نکن. همین من و تو بودیم که خرابش کردیم. اگر زنده اش آدم نبوده مرده اش که میت است» (همان: ۱۴). «و صدای مرد مست می آمد که بادی از خودش در می داد و با هر صدا، بشکن زنان، پایین تنه اش را چپ و راست می جنباند» (همان: ۱۹).

### ب) پایان غم انگیز

روانی پور در این داستان، مانند یک نمایشنامه نویس، با بهره گیری از شیوه نمایشی، دیالوگ ها و حتی صداها، بسیار هنرمندانه، پایان غم انگیز زندگی این زن را به تصویر می کشد. او، برای نمایش غم انگیز مرگ کنیز، از صداها نیز به مشابه یک شخصیت بهره می جوید؛ مثل، صدای گلدسته های مسجد، صدای دریا و جیغ مرغان دریایی که در عزای زنی که در تمام عمرش، زندگی نکرده بلکه برده وار به یک مرگ تدریجی تن داده بود، شیون می کردند.

او این بار نیز، گویا آگاهانه به خلق یک تصویر هنری زیبا دست می‌زند؛ تصویری از پایان محتوم یک روسپی در یک جوی کثیف لجن که خود ناخواسته، یادآور تشبیه‌هایی است از افرادی چون «سن توماس آکیناس» که می‌گفت: «روسپی مانند لجن و فاضلاب خانه است، اگر جلوی آن را نگیری خانه را به منجلاب می‌کشد» (ستوده، ۱۳۸۴: ۱۷۰). و یا پدران کلیسایی که می‌گفتند: «برای حفظ سلامت قصرها، فاضلاب‌هایی لازم است، که زنان روسپی در حکم این فاضلاب‌ها هستند» (دوبودار، ۱۳۶۱: ۲۸۷).

نویسنده، پیکر ضعیف و لاغر این زن زیبا را در یک جوی لجن به تصویر می‌کشد و این گونه پارادوکسی زیبا خلق می‌کند. لجن که خود نماد کثیف‌ترین چیزهاست پیکری زیبا را در کام خود فرو می‌برد. هنگامی که سپور محله، نعش کنیز را در برابر پوزخندهای تحقیرآمیز زنان و مردان و همچنین حرکت و رفتارهای زنده خریداران مست او بر روی گاری حمل می‌کند، تنها مشایعت کننده جنازه او صدای اذانی است که از گلدسته‌های مسجد به گوش می‌رسد و بانگ لاله الا الله سر می‌دهد. نمایش چنین تصویری، گویای آن است که نویسنده، قصد دارد با چنین پارادوکس‌هایی، تن و جسم زن داستان را در نهایت هرزگی و لگاتگی به تصویر بکشد اما روح او را به تعالی برساند، روحی که برخلاف تن ناپاکش، مستهجن و ناپاک نیست بلکه به طور فطری پاک است. او سعی دارد به خواننده القا کند که حتی یک روسپی که برده وار پیکر خود را عرضه می‌کند، خواهان انسانیت خویش است.

نویسنده در پایان داستان، برای تکمیل رسالت هنری خویش، زبان به هشدار می‌گشاید. او با تجسم صدای تق تق کفش‌های پاشنه بلند کنیز و که هنگام حمل جنازه اش به دیواره گاری برخورد می‌کند، زنگ خطر بزرگی را در گوش و ذهن جامعه به صدا در می‌آورد که: هوشیار باشید کنیز هونز زنده است و هنوز صدای کفش هایش از انتهای خیابان می‌آید و می‌گوید:

« جوون دو تومن، فقط دو تو من! » (روانی پور، ۱۳۶۷: ۲۸)

در حقیقت، می‌توان گفت: روانی پور، به عنوان حسن ختام، آگاهانه داستان را با این صدا و زنگ خطر به پایان می‌رساند و جامعه را در برابر این پدیده شوم اجتماعی به هوشیاری دعوت می‌کند؛ پدیده‌ای که با مرگ کنیز و پایان نیافته بلکه هنوز ادامه دارد و شنیدن صدای کفش‌های او، نماد تولد یک کنیز دیگری است، تولد یک ماهی طلایی کوچک دیگر که در دام بمبک‌ها و کوسه‌ها گرفتار می‌شود، بمبک‌هایی که دهانشان همیشه خونی است...

### نتیجه‌گیری

نویسنده در داستان بررسی شده با نمایاندن رنج زنان، به رو کردن واقعیت‌های تراژیک انسانی در این کشورها دست زده است. خواننده بسیار کم‌صدای ویژه مرد را از زبان خویش می‌شنود، چرا که صدای چیره این داستان صدای زن است. نویسنده در این داستان به همه گوشه‌های زندگی زنان نمی‌پردازد. زنان این داستان در اندوه زنانه‌ی برآمده از سنت‌های جامعه‌ی مردسالار فرو رفته‌اند و هیچ اندوهی را برابر با شوربختی در زندگی و ارتباط نابرابر با مردان جامعه‌ی مردسالار نمی‌بینند. احساس تنهایی، آزاردهنده‌ترین حسی است که همه زن‌های این داستان را گرفتار کرده است. این تنهایی از جنس آن تنهایی متعالی نیست. این تنهایی نه خود خواسته است و نه راهی به فراسوی نیازهای روزمره می‌برد. تنهایی این زنان، تنهایی تحمیل شده‌ای است که اجتماع مردسالار بر آنها تحمیل می‌کند. گرایش عام زنان نویسنده به بیان زندگی عاطفی زن، ریشه‌های بسیاری دارد که بی‌گمان شناخته شده‌ترین آنها میل به «دیده شدن» و به عبارت دیگر، نیاز به «گفته شدن» است. زن‌ها بنا بر مقتضیات تاریخی - طبیعی فرصت چندانی برای معرفی وجوه پنهان شخصیت و ذهنیت خویش نداشته‌اند، تا این که آنان به ضرورت شناساندن گوشه‌های ناشناخته روح و ذهن خویش پی برده‌اند. پی بردن به چنین ضرورتی، اشتیاق زن را برای بیان احساسات انسانی خویش دو چندان کرده است. بنابراین هدف روانی پور نیز از داستان کنیز، فقط سرگرم کردن خواننده نیست بلکه وی آگاهانه طبق رسالت هنری و ادبی خود، به این موضوع پرداخته است. به اعتقاد او آسیب‌های اجتماعی، به



خصوص فقر، نقش تعیین کننده و حائز اهمیتی در پیدایش و پرورش روسپیگری دارد، زیرا فقر اغلب چه به عنوان علت و چه معلول، با عوامل دیگر مرتبط است. از این رو، یک روسپی مانند یک گدا یا یک بیمار نیاز به کمک و درمان دارد.

وی با ترسیم سیمای غیراخلاقی کنیز و در میان انبوهی از انواع نیازها، نشان می دهد: خلأ های اقتصادی، عاطفی، فرهنگی، تربیتی و... آن زمان که دست به دست هم می دهند آن قدر قوی هستند که بتوانند بستری را فراهم کنند که روح و جسم یک زن را به عنوان یک انسان، به زانو در آورند. به همین دلیل، وی نقش «جامعه» را، در رقم خوردن سرنوشت یک زن، بسیار تعیین کننده می داند و از آن جایی که خود، تحت تأثیر جامعه مرد سالار قرار دارد، در نقش یک منتقد سرسخت اجتماعی و یک روانشناس ظاهری گردد نه فقط یک داستان نویس زن سطحی نگر.

اما از طرف دیگر، آگاهانه و عامدانه، از توصیف تلاش های «خود» کنیز برای بهبود زندگی اش صرفه نظر می کند و «من» کنیز را بی رنگ، منفعل، رها شده و در اوج نیازمندی حتی برده وار به تصویر می کشد و بالعکس، در نقطه مقابل شخصیت مظلوم و مغلوب کنیز، نقش جامعه و در ضمن آن، فقر را در پیدایی یک روسپی، غالب، مردانه و ظالمانه ترسیم می کند.

در حقیقت وی با ارائه دو قضاوت متفاوت و ترسیم یک پارادوکس پنهان در عمق داستانش؛ یعنی، جامعه ظالم و کنیزوی مظلوم، ایده ای تازه را، به عنوان قضاوت سوم مطرح می نماید. وی، اگر چه جامعه و ویژگی هایش را محکوم می کند اما با به کار بردن یک ایهام تضاد درباره یک زن جوان، زیبا، تنها، بیکار، معصوم، مظلوم، فقیر و در عین حال کنیز، او را در تعیین سرنوشت خویش موثر می داند و انتظار دارد هر زنی، به عنوان یک انسان، خودش قهرمان زندگی اش باشد. از این رو، پشت لُفَافَةُ نمادها، «من خفته» کنیز را به بیداری و حفظ عصمت خویش دعوت می کند و برای بهتر شدن زندگی زنان و دختران، خود آنها را به یاری می طلبد. وی دست های کنیز را مثل گدایی در تمنای معصومیتی از دست رفته به سوی مریم کاسه می کند و انتظار دارد مریم و همه مریم های دیگر آن را از دست ندهند و معتقد است: اگر هر کدام از افراد جامعه، دست کم به اندازه یک کودک (مریم)، احساس مسئولیت داشته باشند، می توانند سهم مهمی در کاهش آمار این قربانیان داشته باشند.

## منابع:

### الف) کتاب ها

۱. باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۶۵). خاتون هفت قلعه. چ ۳. تهران: انتشارات روزبهرانی.
۲. حجازی، بنفشه. (۱۳۸۱). ضعیفه. تهران: انتشارات قصیده سرا.
۳. حسنعلی زاده، فرناز. (۱۳۸۸). از خاک به خاکستر. تهران: نشر پایان.
۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. دوبروار، سیمون. (۱۳۶۱). جنس دوم. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: انتشارات توس.
۶. دوران، ویل. (۱۳۶۷). یونان باستان. ترجمه امیرحسین آریان پور و دیگران. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۷. روانی پور، منیرو. (۱۳۶۷). کنیزو. تهران: نشر نیلوفر.
۸. ستوده، هدایت الله. (۱۳۸۴). جامعه شناسی مسائل اجتماعی ایران. چ ۱۵. تهران: نشر آوای نور.
۹. نجف زاده بارفروش، محمد باقر. (۱۳۷۵). زنان داستان نویس در ایران. قائم شهر: نشر روجا.

### ب) مقاله ها

۱. اردلان، پروین. (۱۳۸۰). "حجاب به روایت تاریخ". در کتاب مجموعه مقالات جنس دوم. به کوشش نوشین احمدی خراسانی. تهران: نشر توسعه.

۲. شجاعی، میترا. (۱۳۸۰). "با من به خیابان‌های تهران بیا-----".
۳. شفلید، کارول جی. (۱۳۸۰). "تروریسم جنسی: مهار اجتماعی زنان". ترجمه فرخ قره داغلی-----.
۴. مدنی قهفرخی، سعید، فریبرز رئیس نیا، پیام روشن فکر. (۱۳۹۱). "بازار تن فروشی خیابانی زنان در کلان شهر تهران". در نشریه مطالعات اجتماعی ایران. شماره ۱ (پیاپی ۱۷). سال ۶. صص ۱۳۰-۱۵۴.
۵. مسلمی بیدهندی، پروین، حبیب الله آقا بخشی، ایرج اسماعیلی. (۱۳۹۱). "نحوه تأمین نیاز عاطفی زنان از سوی مردان و نقش آنها در روسپیگری زنان". نشریه پژوهش اجتماعی. دوره ۶. شماره ۱۹. صص ۶۵-۸۲.
۶. وروایی، اکبر، مرتضی نیازخانی، حسن کلاکی. (۱۳۸۹). "بررسی تأثیر عوامل اقتصادی بر گرایش به ناهنجاری اجتماعی و راه کارهای انتظامی- اجتماعی پیشگیری از آن" در فصلنامه علمی- پژوهشی انتظام اجتماعی. شماره ۱. سال دوم. صص ۱۲۵-۱۵۷.

